

# امتناعات و امکانات شهروندی گروه‌های خاص در تحولات گفتمان شهروندی

پیام روشنفکر<sup>۱</sup> \* عبدالحسین کلانتری<sup>۲</sup> \* هما مداح<sup>۳</sup>

## چکیده

این نوشتار می‌کوشد تا در پرتو نظریه دیرینه‌شناسانه فوکو به تحلیل تطورات گفتمانی مفهوم شهروندی از صورت کلاسیک آن به صورت متکثر و حساس به نیاز گروه‌های خاص بپردازد و موانع «امکان شهروندی» پنج گروه اجتماعی خاص را مورد بررسی و طبقه‌بندی مجدد قرار داده و در هر مورد، راهکارهای رفع «امتناع» شهروندی را با توجه به مباحث نظری و تجربیات جهانی ارائه دهد. تطور مباحث نظری انتقادی و تحولات نهادی شهروندی از یک سو و ایجاد نهادها، گرایش‌ها و مبانی نظری مستقل علوم اجتماعی در مورد گروه‌های خاص از دیگر سو، باعث تجدیدنظر در درک ما از شهروندی بر مبنای حقوق گروه‌های اجتماعی «خاص» شده است. دلایل مشترکی برای حذف کامل یا نسبی گروه‌های خاص مورد بررسی از حیطه شهروندی وجود دارد، مانند عدم موازنه حقوق و مسئولیت‌های شهروندی در میان این گروه‌ها، عدم دسترسی آنان به سپهرهای اجتماعی به معنای عام و دوری نسبی آنان از بازار کار.

## واژگان کلیدی

شهروندی، گروه‌های خاص، امکان شهروندی، امتناع شهروندی و گفتمان‌های شهروندی.

فصلنامه راهبرد اجتماعی و فرهنگی • سال اول • شماره دوم • بهار ۱۳۹۱ • صص ۳۸-۷

۱. کارشناس ارشد برنامه‌ریزی رفاه اجتماعی.
۲. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.
۳. کارشناس ارشد انسان‌شناسی.

## مقدمه

در سال‌های اخیر، با گسترش گفتمان دموکراسی و حکومت‌های دموکراتیک، مباحث حول حقوق شهروندی نیز تغییرات محسوسی را تجربه کرده است، به طوری که این مفهوم از یک سو اهمیت یافته و از سوی دیگر به نحو متناقض‌نمایی به چالش کشیده شده است. یکی از چالش‌های مدرن ناشی از اشاعه گفتمان متأخر شهروندی، ناظر به شمول همه انسان‌ها در حقوق شهروندی و در واقع «امکان»<sup>۱</sup> شهروندی همه آنان است که در برابر «امتناع»<sup>۲</sup> از شهروندی و اعطای آن تنها به گروه‌هایی ویژه، در گفتمان پیشین قرار می‌گیرد. در راه دسترسی به این «امکان»، عوامل اجتماعی همچون جنس، سن، نژاد و طبقه اهمیت ویژه‌ای می‌یابند. کار زمانی دشوارتر می‌شود که یکی از این عوامل ممتنع‌کننده حقوق شهروندی با دیگری - مثلاً فقر با نژاد - پیوند خورده و به اصطلاح بر یکدیگر بار می‌شوند. در هر صورت، سؤالاتی که در این مقاله مطرح می‌شود، به شرح زیر است:

۱. دلایل امتناع «شهروندی کامل» از بعضی از گروه‌ها چیست؟
۲. چگونه می‌توان «شهروندی کامل» این گروه‌ها را امکان‌پذیر ساخت؟

## ۱. چارچوب مفهومی

دیرینه‌شناسی به نقد تاریخ سنتی و تاریخ عقاید که «سوژه‌محور»، «انسان‌مدار»، «تداومی» و «تکاملی» است، پرداخته و سعی می‌کند با اتخاذ استراتژی «رویدادوارسازی»<sup>۳</sup>، «رویدادهای گفتمانی»<sup>۴</sup> را آشکار ساخته و این فرصت را فراهم می‌سازد که اولاً، نخستین زمره‌ها شنیده

- 
1. Inclusion
  2. Exclusion
  3. Eventualization
  4. Discursive events

شود و فوران تاریخی گزاره‌ها و «گسست‌های گفتمانی»<sup>۱</sup> در تحولات ادبیات نظری شهروندی ممکن شود. ثانیاً، ماهیت روان‌شناسانه وقوع گزاره‌ها و سوژه‌محوری به چالش کشیده شود و بر وجه جمعی گفتمان حاکم بر ادبیات شهروندی تأکید شود و ثالثاً، امکان کشف و توصیف وحدت‌های دیگری از گزاره‌ها و نظریات مربوط به شهروندی فراهم شود (اسمارت، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۸).

دیرینه‌شناسی سعی دارد تا با کنکاش در لایه‌های زیرین معرفتی، قواعدی را که سامان‌بخش ذهن جمعی نظریه‌پردازان حوزه شهروندی است، کشف و استخراج کند و بدین ترتیب از مزایای تحلیل فلسفی نیز بهره‌مند شده و گفتمان‌های حاکم بر شهروندی را از دریچه فهم آنها از گروه‌های مشمول حقوق شهروندی استنباط نماید.

مطابق نظریه دیرینه‌شناسانه فوکو (۱۹۸۸، ۱۹۷۰) این گفتمان‌ها هستند که خشونت خود را بر اشیا و امور وارد ساخته و جهان را به گونه‌ای خاص نظم و معنا بخشیده و طبقه‌بندی می‌کنند و به لحاظ تاریخی بودن گفتمان‌ها، این طبقه‌بندی‌ها نیز تاریخی هستند. گفتمان‌ها، سوژه‌های (در اینجا شهروندان) خاص خود را نیز می‌آفرینند، سوژه‌هایی که متأثر از گفتمان‌ها، خود، احساسات خود، دیگران، جهان، حال، گذشته، آینده و... را فهم می‌کنند. این سوژه‌ها به ندای گفتمان گوش می‌دهند و بر این اساس ممکن است خود یا دیگران را شهروند درک کرده و یا حاشیه‌ای قلمداد کنند و بر آن مبنای دست به کنش زده، تجربه کرده و یا تجارب خود را سامان می‌دهند. علاوه بر این، این گفتمان‌ها نهادهای خاص خود را نیز می‌آفرینند و یا در جنگی معنایی، معنای خاص خود را بر نهادهای از پیش موجود تحمیل کرده و بدین طریق آن را رام خویش می‌سازند. فراتر از این، این گفتمان‌ها سبب می‌شوند اموری رؤیت‌پذیر و اموری دیگر رؤیت‌ناپذیر شوند. به همین صورت است که برای ما قابل درک نیست که چگونه ممکن بود در دوره‌ای از تاریخ، گروه وسیعی از انسان‌ها از حقوق اولیه و انسانی محروم شده و در کلام یکی از بزرگ‌ترین متفکران، «ابزار سخنگو» نامیده شوند. تا مدت‌ها اساساً برای ما قابل درک نبوده و هنوز هم برای بسیاری نیست که ادبیات شهروندی مدرن، امکان شهروندی را از بسیاری از گروه‌های دارای نیاز خاص سلب می‌کند.

بر این اساس، نظریه دیرینه‌شناسی فوکویی ما را ترغیب می‌سازد تا با شناخت

«گزاره‌ها یا «حکم»‌ها - که اصلی‌ترین واحد گفتمان محسوب می‌شود - به کشف چگونگی «صورت‌بندی»<sup>۲</sup> گفتمان‌ها پردازیم (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲).

دیرینه‌شناسی فوکویی را هم می‌توان به‌عنوان یک روش به کار برد و هم به‌عنوان نظریه. این تداخل روش و نظریه، اگرچه در روش‌های کیفی شایع است، اما در دیرینه‌شناسی فوکویی، به‌عنوان یک روش کاملاً کیفی به حد اعلای خود می‌رسد. این روش اگرچه از جهت رجوع به تاریخ و اسناد تاریخی شبیه روش اسنادی یا تاریخی است، اما به جهت عدم پایبندی به تکامل‌گرایی، سوژه‌محوری، تداوم و تأکید بر رویدادهای تاریخی و گسست و پراکندگی مسیرهای ممکن تاریخی از آن جدا می‌شود. این روش، تحلیل عمیق‌تری از فرایندها و تحولات تاریخی ارائه می‌دهد و نظیر تحلیل‌های باستان‌شناسان، از سطح زمین عبور و به زیر آن رجوع می‌کند. از این رو درحالی‌که تحلیل تاریخی بر آگاهی کنشگران تأکید کرده و تداوم منطق و عقلانیتی واحد را ردیابی می‌کند، دیرینه‌شناسی سوژه و مؤلف را از مرکز تحلیل‌های خود خارج کرده و گسست و تعدد عقلانیت‌ها را نشان می‌دهد (Foucault, 1988).

## ۲. مفهوم شهروندی و تطورات گفتمانی آن

اولین صورت‌بندی گفتمانی شهروندی را می‌توان «گفتمان باستانی شهروندی» در نظر گرفت. این گفتمان، در آن دوره به حدی تسلط یافته بود که حتی معماری را تحت تأثیر قرار داد؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از الگوهای شهرسازی - گویای تمایل شهرسازان برای اقدام به مالکیت خصوصی و امکان دائمی تقسیم قطعات زمین بوده - متأثر از آن بوده است (پیران، ۱۳۸۵). بعد از سومر، شهروندی در یونان و پولیس آتن برقرار شد، اما به دلایل مختلف (از جمله غرب محوری علوم اجتماعی اولیه) و فقر منابع و متون در مورد آن دوره، اغلب منابع در مورد گفتمان شهروندی باستانی نقطه عزیمت خود را یونان نهاده‌اند. با شکل‌گیری پولیس آتن، برای اولین بار مردم‌سالاری مستقیم تجربه می‌شود. در آتن تنها مردانی که از پدر و مادر آتنی متولد شده باشند، شهروند به حساب می‌آمدند.

ارسطو در سیاست، مشخصات افرادی را که «شهروند»<sup>۳</sup> یونان به حساب می‌آیند چنین

1. Statement

2. Formation

۳. او در اینجا از واژه polites استفاده کرده که بیشتر نزدیک به شهروند سیاسی است تا شهروند.

بیان می‌دارد: «مردانی که بیش از بیست سال داشته باشند، از پدر و مادر یونانی به دنیا آمده باشند، توانایی جنگ داشته باشند و در رأس ادارهٔ یک خانوار قرار گرفته باشند؛ به این معنا که صاحب اموال و برده باشند» (Bellamy, 2008: 31). این مشخصات که مشخصات شهروند را در گفتمان باستانی به صورت بارزی آشکار می‌سازد، شهروندان یونانی را از کارهای روزمره بی‌نیاز می‌ساخت، چه مسئولیت انجام این کارها بر عهدهٔ «غیرشهروندان» بود. زنان، کودکان، بردگان و خارجی‌ان ساکن آتن شهروند شناخته نمی‌شدند (هلد، ۱۳۸۴: ۴۳). این گفتمان برای این محروم‌سازی دو استدلال را مطرح می‌ساخت: نخست، آنها قادر به جنگ برای دفاع از دولت نیستند و یا اگر هم باشند غیرقابل اعتماد هستند. دوم آنکه، آنها فاقد شعور عقلانی لازم برای وفاداری به ارزش‌های دولت بوده و در نتیجه عامل اغتشاش در داخل هستند (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

در متون دوران باستان به انواع دیگری از شهروندی، مانند شهروندی مدل اسپارتا (بیشتر مبتنی بر شرکت در نبردهای نظامی بود) و شهروندی روم (مدلی جمهوری خواهانه) برمی‌خوریم. در همهٔ این انواع می‌توان به نکات مشترک زیر که در واقع شاخصه‌های بارز گفتمان شهروندی باستانی است اشاره کرد:

۱. تک‌بعدی بودن شهروندی: در حالی که تقریباً همهٔ تعاریف ناظر بر «سیاسی» بودن مفهوم «شهروندی» هستند، در عمل نیز «شهروند فعال» کسی است که در حیطهٔ سیاست فعال باشد. به همین ترتیب در حیطهٔ «وظایف و حقوق» شهروندی بیش از آنکه بر بعد «حقوق» تأکید شود، بر بعد «وظایف فرد در قبال جمع» تأکید می‌شود.

۲. «امتناع» از دادن لقب شهروندی به تعداد زیادی از افراد جامعه: برآورد می‌شود که در آتن باستان در کل، در حدود ۳۰ تا ۵۰ هزار شهروند وجود داشته است، در حالی که تعداد برده‌ها بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر بود است. به این ترتیب مشاهده می‌شود که غالب اعضای یک جامعه - کودکان، زنان، معلولان، سالخوردگان، فقرا و... - از شمول شهروندی خارج می‌شوند. در واقع در دوران باستان، شهروندی بیش از آنکه یک «حق» باشد، یک «مزیت» است.

در «گفتمان مدرن شهروندی»، پس از نظریات متقدمانی چون وبر، دورکیم و تونیس (نه در معنا، بلکه در میزان ارتباط و زمان ارائه) شاید هیچ متفکری به اندازهٔ مارشال شهرت و اعتبار نداشته باشد. مارشال، شهروندی را «مجموعه‌ای از حقوق در حال گسترش می‌داند

که به مجموعه‌ای در حال گسترش از انسان‌ها اعطا می‌شود. او حقوق شهروندی مدرن را در سه دسته طبقه‌بندی می‌کند: «شهروندی مدنی» که ناظر به برخورداری از حمایت قانونی است، «شهروندی سیاسی» که دربرگیرنده حق رأی و دسترسی به نهادهای سیاسی است و در نهایت «شهروندی رفاهی» که حق برخورداری از استانداردهای اولیه زندگی است (Baubock, 1994; Joppke, 1999).

با مرور ادبیات گسترده مدرنی که در مورد مفهوم «شهروندی» وجود دارد و تحلیل دیرینه‌شناسانه آن، می‌توان ۴ هسته مشترک زیر را برای گفتمان شهروندی مدرن شناسایی کرد:

۱. قائل شدن نوعی پایگاه و نقش اجتماعی مدرن برای تمامی اعضای جامعه.
۲. لزوم وجود احساس تعلق و عضویت اجتماعی مدرن برای مشارکت جدی و فعالانه در جامعه و حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.
۳. لزوم برخورداری عادلانه و منصفانه تمامی اعضای جامعه از مزایا، منابع و امتیازات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی، فارغ از تعلق طبقاتی، نژادی، مذهبی و قومی.
۴. در نظر گرفتن مجموعه به هم پیوسته‌ای از وظایف، حقوق، تکالیف و مسئولیت‌ها و تعهدات اجتماعی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی همگانی برابر و یکسان.

می‌توان شهروندی را در گفتمان مدرن مجموعه حقوق و مسئولیت‌هایی دانست که هر یک از افراد جامعه - شهروندان - از آنها سود برده و به آنها التزام دارند. بنابراین شهروندی دارای دو وجه مکمل است: حقوق و وظایف. مارشال (۱۹۹۲) و لیستر (۲۰۰۳) حقوق و وظایف شهروندی را در جدول زیر به صورت خلاصه برشمرده‌اند:

جدول ۱. حقوق و وظایف شهروندی

حقوق شهروندی	مسئولیت‌های شهروندی
<p>۱. حقوق مدنی و آزادی‌های فردی</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>- آزادی در حرکت</li> <li>- حق داشتن حیطة خصوصی</li> <li>- آزادی بیان، فکر و مذهب</li> <li>- حق دسترسی به اطلاعات</li> <li>- حق دستیابی به عدالت و رفتار برابر</li> </ul> <p>۲. حقوق سیاسی: مشارکت در امور سیاسی و داشتن قدرت سیاسی</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>- حق رأی</li> <li>- حق کاندیداتوری</li> <li>- حق تجمع</li> </ul> <p>۳. حقوق اجتماعی</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>- حق تحصیل</li> <li>- حق امنیت</li> <li>- حق بهداشت</li> </ul> <p>۴. حقوق اقتصادی</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>- حق تملک دارایی</li> <li>- حق منعقد ساختن قراردادهای معتبر</li> <li>- حق برخورداری از حداقل رفاه اقتصادی</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- مسئولیت اجتماعی</li> <li>- شرکت در کمپین‌های شهروندی</li> <li>- شرکت در جنبش‌های مدنی</li> <li>- کار داوطلبانه و کمک متقابل</li> <li>- درخواست مسئولیت‌پذیری از دولت</li> <li>- شرکت در انتخابات و رأی‌دهی</li> <li>- درخواست عدالت</li> <li>- درخواست آموزش</li> <li>- دانستن قوانین و سواد حقوقی</li> <li>- تحصیلات مدنی</li> <li>- استفاده کارا از رسانه‌ها</li> <li>- پرداخت مالیات</li> <li>- نظارت بر برابری خدمات ارائه شده و خرج‌های عمومی</li> </ul>

به این ترتیب، برخلاف گفتمان شهروندی باستانی، مشخصه گفتمان شهروندی مدرن را می‌توان در دو مورد زیر خلاصه کرد:

۱. چندبعدی بودن: در دوران مدرن از سویی شاهد بسط مفهوم شهروندی به سپهرهای «غیرسیاسی» یعنی سپهر اجتماعی و رفاهی هستیم و از سوی دیگر با ظهور شهروندی «منفعل» در برابر شهروندی «فعال»، حیطة «حقوق» نیز به اندازه مسئولیت‌ها اهمیت می‌یابند. به عبارت دیگر، شهروند از یک ابژه سیاسی و فعال به سوژه‌ای اجتماعی و خودمختار (فعال یا منفعل) تبدیل می‌شود.

۲. تلاش برای «امکان» اعطای حقوق شهروندی به همه افراد (بر اساس مردم‌محوری

انسان غربی، بالغ، عاقل و کامل) در اوائل دوران مدرن، با اهمیت یافتن «فردیت» و «انسان» در مقابل جمع، اگرچه به تدریج تلاش برای ادغام کلیه گروه‌ها - زنان، معلولان، اقلیت‌های نژادی و قومی - در حیطه شهروندی مواجه هستیم و بیشتر این تلاش‌ها در چارچوب‌هایی غیرمتکثر و مبتنی بر معیارهای غربی، مردسالارانه و... صورت می‌گرفت، اما این تلاش از سویی نتیجه حرکت به سوی بسط حکومت‌های دموکراتیک و از سوی دیگر نتیجه بروز جنبش‌های مدنی - اجتماعی برابری خواهانه (همچون جنبش زنان و رنگین‌پوستان) در سراسر دنیا است.

گفتمان متأخر شهروندی، دقیقاً صورت‌بندی خود را از انتقاد از گفتمان مدرن آغاز کرد، چراکه در گفتمان مدرن، تنها مرد بالغ عاقل کامل محور این گفتمان قرار دارد و حتی آنگاه که به گروه‌هایی با نیازهای خاص توجه می‌شود، این عطف توجه از کانون پیش گفته (مرد بالغ عاقل سالم سفیدپوست) صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، با وجود آنکه در قوانین بسیاری از کشورهای مدرن تأکید زیادی بر حقوق شهروندی «برابر» و «یکسان» برای همه گروه‌ها شده است، اما در عمل هر یک از گروه‌های اقلیتی در ارتباط با شهروندی در موقعیتی خاص قرار می‌گیرند. در واقع در اغلب جوامع، شهروندی با «امتناع اجتماعی» در ارتباطی نزدیک است و بدین ترتیب کسانی که به نوعی عضوی از گروه‌های اقلیتی یا «حاشیه‌ای» باشند، در «امکان شهروندی کامل» خود با موانع و مشکلاتی مواجه هستند. در گفتمان متأخر، گفتمان مدرن مرکز‌زدایی می‌شود و هسته مردسالار و غرب‌محور آن ساختار شکنی می‌شود و با توجه به نیازها، ارزش‌ها و به‌طور کلی زندگی گروه‌های خاص و مشروع شمردن حق بازنمایی آنها، صورت‌بندی از حقوق و تکالیف گروه‌های مختلف صورت می‌گیرد. در این مسیر تفاوت‌ها ارج نهاده می‌شوند و معیارها متکثر می‌شوند. در نهایت، مقایسه سه گفتمان مذکور از حیث مهم‌ترین شاخصه‌ها در جدول زیر نشان داده شده است.



جدول ۲. مقایسه گفتمان‌های شهروندی

مفهوم شهروندی	محیط شهروندی	ابعاد	مدلول شهروندی	صور مختلف گفتمان شهروندی
موقعیت (مزیت) حق	دولت - شهر امپراطوری	تک‌بعدی (سیاسی)	مرد آتنی تبعه رومی	باستانی
شرق شناختی <sup>۱</sup>	دولت - ملت	چندبعدی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، رفاهی و...)	مرد غربی: عاقل، بالغ، جوان سفیدپوست، کامل (سرپرست خانواده) و...	مدرن
متکثر درب‌گیرنده	پسادولت - ملت فرا و فرو ملی	چندبعدی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، رفاهی و...)	گروه‌های اجتماعی متفاوت	متأخر

### ۳. شهروندی و گروه‌های خاص

در ادامه با اتکا به حساسیت‌های روش شناختی دیرینه‌شناسی، به بررسی وضعیت پنج گروه خاص، یا پنج گروه با نیاز خاص می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که در گفتمان‌های موجود، چگونه از دسترسی آنها به حقوق شهروندی امتناع می‌شود و نیز گذرگاه‌های امکان چنین حقوقی کجاست.

#### ۳-۱. کودکی و شهروندی

بر اساس تعریف ماده یک کنوانسیون حمایت از حقوق کودکان مصوب ۱۹۸۸ که ۱۴۰ کشور دنیا به آن پیوسته‌اند، منظور از کودک افراد انسانی زیر ۱۸ سال است، مگر اینکه طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کمتر تشخیص داده شود. کودک به‌خاطر نداشتن رشد کامل فیزیکی و ذهنی، محتاج مراقبت و حمایت‌هایی از جمله حمایت‌های مناسب حقوقی قبل و بعد از تولد است.

باید به این نکته توجه داشت که تعدادی از کشورها در زمینه‌ای خاص این سن را به

رسمیت نمی‌شناسند. برای مثال در ایران سن محکومیت کیفری کمتر از ۱۸ سال است، هرچند اجرای مجازات تا ۱۸ سالگی به تأخیر انداخته می‌شود. در ضمن تعریف فوق، تعریفی مدرن از مفهوم «کودکی» است. چنانکه «فیلیپ آریس»<sup>۱</sup> تاریخدان متخصص قرون وسطی در کتاب خود، قرن‌های کودکی (۱۹۶۰) به ما نشان می‌دهد، پیش از قرن هفدهم، کودکان «بزرگسالان کوچک»<sup>۲</sup> به حساب می‌آمدند و توقعات جامعه از آنان با توقعات جامعه از بزرگسالان مشابهت فراوانی داشته است، با این تفاوت که آنان به خاطر قدرت جسمانی کمتر، قادر به برآورده ساختن این توقعات نبوده‌اند و به این دلیل مورد اذیت و آزار و تحقیر مداوم قرار داشته‌اند. بنابراین موضوع «حقوق» کودکان موضوعی نسبتاً جدید است که هرچند توجهات بسیار زیادی به آن مبذول شده، راهی طولانی نیز در پیش دارد. در واقع حفاظت از این حقوق به دلیل عدم توانایی کودکان در حفظ حقوق خود، «وظیفه» دیگر شهروندان، یعنی بزرگسالان و «نهادهای شهروندی» یعنی مدارس و خانواده‌ها به حساب می‌آید. به عبارت دیگر از منظر حقوق شهروندی، «حفاظت از حقوق شهروندی کودکان، تبدیل به وظیفه دیگر شهروندان می‌شود» (Hines, 2004).

از منظری دیگر، کودکان، «شهروندان فردا» هستند، به این معنی که هرچند باید در کودکی خود از «حقوق» خود به عنوان یک شهروند سود ببرند، اما به دلیل عدم رشد کامل جسمی و ذهنی قادر به انجام «وظایف» شهروندی خود نیستند. بسیاری از محققان، این دوران را بهترین زمان برای «شهروندسازی» یا «شهروندسازی فعالانه» می‌دانند. به این ترتیب ارتباط میان شهروندی و کودکان را می‌توان زیر دو عنوان خلاصه کرد:

### ۱-۳. حفاظت از حقوق شهروندان خردسال

حقوق شهروندان خردسال (کودکان) را می‌توان به سه بخش «تأمین، محافظت و مشارکت»<sup>۳</sup> تقسیم کرد:

۱. تأمین حقوق: کودکان حق دارند مانند دیگر شهروندان به استانداردهای اولیه زندگی، بهداشت، تحصیلات، خدمات و همچنین بازی دسترسی داشته باشند.
۲. محافظت از حقوق: کودکان باید از آزار، غفلت، استثمار و تبعیض دور نگه داشته

1. Philippe Ariès

2. Mini-adults

3. Provision, protection and participation

شوند. این حقوق شامل مواردی مانند حق دسترسی به مکان‌های امن برای بازی، رفتارهای سازنده برای رشد و به رسمیت شناختن ظرفیت‌های در حال رشد است.

۳. حقوق مشارکتی: کودکان حق دارند در جامعه مشارکت داشته و برنامه‌ها و خدماتی ویژه خود داشته باشند. این مشارکت شامل شرکت آنان در برنامه‌های کتابخانه‌ها و مراکز تصمیم‌سازی برای کودکان است.

«تأمین» حقوق، بیشتر ناظر به قانون‌گذاری است، اما در عمل در بسیاری از موارد تلاش چندانی برای اجرایی ساختن این قوانین نشده و به عبارت دیگر، کودکان را نادیده گرفته و آنان را در اولویت برنامه‌ها قرار نمی‌دهند. کودکان به دلیل آنکه از بازار اقتصاد به دور هستند، قدرت کافی برای سهم‌خواهی از برنامه‌های توسعه‌ای یا دنبال کردن آنها را ندارند، آنان توسط خودشان نمایندگی نمی‌شوند، در مقایسه با جوانان کمتر «دردساز» هستند و می‌توان آنها را در کنترل داشت. از آنجا که آنان نمی‌توانند به «وظایف» شهروندی خود عمل کنند، شاید دلیلی برای اعطای «حقوق شهروندی» به آنان نیز وجود نداشته باشد. این استدلال‌ها دست به دست هم می‌دهند تا «تأمین» این حقوق در عرصه‌های مختلف به خوبی انجام نشود. برای مثال در خانواده - به خصوص زمانی که عامل منفی دیگری مانند فقر نیز همراه شود - حقوق اولیه آنان در زمینه دسترسی به استانداردهای اولیه زندگی به چالش کشیده می‌شود، در مدارس نسبت به آموزش آنان بی‌توجهی شده، با آنان با خشونت رفتار می‌شود و در اجتماع، فضایی برای فعالیت روزانه و بازی در اختیار آنها قرار نمی‌گیرد، زیرا در اولویت‌های برنامه‌ریزی قرار ندارند.

در مورد دوم یعنی «محافظت» از حقوق کودکان، نقش شهروندان بزرگسال پررنگ‌تر می‌شود، چراکه اگر در حیطه تأمین ما با نیاز به «قانون‌گذاری» برای کودکان مواجه هستیم، در اینجا بحث «اجرایی شدن قوانین» مطرح می‌شود که نیازمند عزم و پیگیری قاطع است. نقش رسانه‌ها و سیستم آموزشی، همچنین خانواده‌ها بسیار مهم است.

«حقوق مشارکتی» را هرچند می‌توان زیر عنوان «تأمین حقوق» گنجانند، اما حق مشارکت کودکان در اجتماع و نمایندگی آنان توسط خودشان در سال‌های اخیر به بحثی اساسی تبدیل شده است.

## ۳-۱-۲. شهروندسازی فعال

موضوع «آموزش» به کودکان در سراسر دنیا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چراکه اولین سال‌های عمر، زمان بسیار مناسبی برای انتقال بسیاری از آموزه‌های اساسی زندگی است. «حقوق و وظایف شهروندی» نیز از این امر مستثنا نیستند. بحث اینکه چه گروهی مسئول آموزش کودکان در این زمینه است نیز بحث داغی است که در یک سوی آن خانواده‌ها و در سوی دیگر، مدارس قرار دارند. افرادی مانند «هینس» معتقدند: مدارس از پتانسیل بیشتری برای آموزش این حقوق و وظایف برخوردارند، چراکه اولین سازمان رسمی به حساب می‌آیند که کودکان جزئی از آن هستند و از سوی دیگر، اولین برخورد با همسالان - شهروندان آتی دیگر - نیز در آنجا صورت می‌گیرد. به همین دلیل بسیاری از کشورها (مثلاً انگلستان از سال ۲۰۰۲) آموزش حقوق و وظایف شهروندی را در تمامی دروس مدارس خود گنجانده‌اند (Ibid).

در عین حال آموزش این «حقوق» در مدارس با دشواری‌هایی همراه است. کودکان ممکن است به معلمان خود و مسئولان مدرسه اعتماد نداشته و تصور کنند که در قانون‌گذاری و اداره مدرسه هیچ نقشی ندارند. در واقع اگر اصل مفهوم شهروندی را «قدرت تصمیم‌گیری برای خود» بدانیم، این تناقض مطرح می‌شود که می‌خواهیم این مفهوم را در فضایی به کودکان بیاموزیم که به شکل روزمره نقض می‌شود» (Ibid). راه‌حل پیشنهادی هینز، آموزش این حقوق به معلمان و مدیران مدارس و اداره مدارس به شکل «مشارکتی» و با کمک کودکان است. همچنین بسط برنامه‌هایی با مشارکت کودکان در سطح جامعه، نظرسنجی از آنان در برخی از امور و انجام تحقیقات در مورد خواسته‌ها و نیازهای آنان، می‌تواند به مشارکت فعال آنان در جامعه و در نهایت، تبدیل آنان به «شهروندان فعال» کمک کند. مشاهده می‌شود که «تأمین و حفاظت» حقوق شهروندان خردسال بدون مشارکت فعالان «شهروندان بزرگسال» ممکن نیست. شاید به این ترتیب «تأمین و حفاظت» از این حقوق نیز باید به وظایف شهروندی بزرگسالان اضافه شوند.

به این ترتیب برخی راهکارها در راه تأمین و محافظت از حقوق کودکان را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

۱. قانون‌گذاری‌های مناسب و اجرایی ساختن آنها از راه تأسیس سازمان‌های

نظارتی: همچون دیده‌بان حقوق کودکان.

۲. آموزش رسانه‌ها برای رسیدگی به حقوق کودکان و گزارش موارد نقض‌کننده که همچون مورد قبلی بر عهده بزرگسالان (روزنامه نگاران، مصلحان اجتماعی و...) است.
۳. یاری گرفتن از رسانه‌ها برای ترویج حقوق کودکان و دسترسی به نظام آموزشی خانواده‌ها.
۴. ترغیب نظام آموزشی به ترویج این حقوق در داخل خود و در خانواده‌ها.
۵. تلاش برای تغییر دید عمومی نسبت به کودکان در مقام افراد «بی مسئولیت» و «پر حقوق».
۶. تلاش برای افزایش مشارکت کودکان در فضاهای عمومی.

### ۲-۳. جنسیت و شهروندی

«جنسیت مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و رفتارهای به‌طور فرهنگی شکل گرفته است که به شخص مونث یا مذکر نسبت داده می‌شود. نظریات معاصر به دقت میان جنس<sup>۱</sup> و جنسیت<sup>۲</sup> تمایز قائل می‌شوند، در حالی که جنس منشأ زیست‌شناختی دارد، اما رفتار جنسیتی ساخته جامعه است» (هام، ۱۳۸۲). اما آیا گفتمان «شهروندی» یک گفتمان «جنسیتی» است؟ لیستر و بسیاری دیگران از نظریه‌پردازان فمینیست معتقدند: رابطه مردان با مفهوم شهروندی همیشه رابطه‌ای متفاوت با رابطه زنان و شهروندی بوده است. ریشه‌های این «جنسیتی» بودن به این دلیل است که زنان در بیشتر طول تاریخ به‌واسطه جنسیتشان از شمول شهروندی کامل حذف شده‌اند. دیگر اینکه فرایند کسب حقوق توسط زنان در طول تاریخ فرایندی کاملاً متفاوت در مقایسه با مردان را پشت سر گذاشته است. لیستر معتقد است: این «حذف» زنان از مفهوم شهروندی «اتفاقی» نبوده، بلکه برای مثال امکان شهروندی مردان بالغ در یونان باستان، بدون حذف زنان از این حیطه و انجام کلیه امور حیطه خصوصی توسط آنان امکان‌پذیر نبوده است.

لیستر دلیل حذف جنسیت زنانه از مفهوم شهروندی را در هر دو سنت فکری اصلی در مقوله شهروندی دنبال می‌کند: لیبرالیسم و جمهوری خواهی مدنی. در حالی که در نحله

---

1. Sex  
2. Gender

اول، شهروندی یک «موقعیت» است که «حقوقی» را به دارنده‌اش اعطا می‌نماید، در دومی شهروندی یک «عمل» به حساب می‌آید که شامل مسئولیت‌هایی در قبال جامعه است، اما در هر دوی اینها، «حقوق و مسئولیت‌های» شهروندی با حیطة عمومی در ارتباط است، حیطة‌ای که نقش زنان در آن به دلایل مختلف کم‌رنگ است، یا اصلاً وجود خارجی ندارد.

در گفتمان جدید، زنان تلاش کرده‌اند «حقوق و مسئولیت‌های» شهروندی خود را مجدداً احیا کنند، در حالی که در حیطة حقوق شهروندی زنان به اموری همچون کسب حق رأی و مشارکت سیاسی اشاره می‌شود، در حیطة مسئولیت‌ها، زنان در پی ارتقای ارزش مسئولیت‌های خانگی خود بوده‌اند، مسئولیت‌هایی که در نظریات کلاسیک دارای هیچ ارزش شهروندی نیست. لیستر احیای این مجموعه «حقوق و مسئولیت‌های» زنان در چارچوب شهروندی را «بازجنسیتی» کردن شهروندی می‌نامد، اقدامی که به نظر او برای داشتن جامعه‌ای برابر و برقراری عدالت اجتماعی در همه جوامع ضروری است.

فرایند بازجنسیتی کردن شهروندی از طریق سه رویکرد انجام می‌گیرد که می‌توان آنها را «بی‌طرف - جنسیتی»، «متفاوت - جنسیتی»<sup>۱</sup> و «متکثر - جنسیتی»<sup>۲</sup> نامید. در مدل اول، زنان برابر با مردان در نظر گرفته می‌شوند و در مدل دوم متفاوت از مردان که در واقع این دو رویکرد متفاوت، بازتاب‌دهنده بحث طولانی و همیشگی «برابری در مقابل تفاوت» در گفتمان فمینیستی است. در مدل سوم، مردان و زنان اعضای گروه‌های متفاوت یا دارندگان هویت‌های متفاوت در نظر گرفته می‌شوند. معمولاً نظریات محققان را نمی‌توان تنها در زیر یکی از این سه مدل دسته‌بندی و محدود کرد، برای مثال لیستر هدف خود را ارائه یک مفهوم‌سازی «دوستدار زن» می‌داند که بر جنبه‌هایی از هر سه مدل استوار است (Lister, 1997).

### ۱-۲-۳. شهروندی بی‌طرف - جنسیتی

این مدل در پیوندی تنگاتنگ با لیبرال فمینیسم قرار دارد، هرچند که به آن محدود نمی‌شود. تأکید آن بر حقوق و گاه مسئولیت‌های برابر است. در واقع جنسیت شهروند

1. Gender-neutrality
2. Gender-differentiation
3. Gender-pluralism

ارتباطی با اختصاص حقوق و مسئولیت‌های شهروندی به او و اعمال آنها توسط او ندارد. از دوران انقلاب فرانسه تا به امروز، بعضی از فمینیست‌ها از وعده این نوع از شهروندی برابر و جهان‌شمول برای تأکید بر نیاز به آزادی و عاملیت زنان سود برده‌اند.

در حیطه سیاسی، این رویکرد به معنای تأکید بر مشارکت برابر و کامل زنان در سیاست‌گذاری رسمی است. این مشارکت در ابتدا از طریق حق رأی و سپس از طریق نمایندگی سیاسی به فعلیت می‌رسد. البته به میزان حضور زنان در شورای شهر، پارلمان و دولت، بیشتر به‌عنوان نمادی از برابری و عدالت تلقی شده است تا وسیله‌ای برای ترویج منافع خاص یا پرداختن به امور سیاسی به شیوه‌ای متفاوت.

در حیطه اجتماعی، در این رویکرد اولویت با توانمندی زنان برای رقابت برابر با مردان در بازار کار است که بدین ترتیب زنان به حقوق شهروندی مرتبط با بازار کار، همچون بیمه‌ها و حقوق بازنشستگی دست می‌یابند. از سوی دیگر، دستیابی به استقلال مادی می‌تواند عامل مهمی در راه کسب شهروندی کامل و مؤثر باشد. در این زمینه، این رویکرد حامی قانون‌گذاری در زمینه‌الغای تبعیض جنسی و پرداخت دستمزد برابر به همراه قوانین کار «دوستدار خانواده» و شرایطی است که به زنان امکان دهد کار همراه با دستمزد را با مسئولیت‌های خانگی خود ادغام کنند. این رویکرد در قوانین بسیاری از کشورهای غربی عملی شده است. برای مثال همین رویکرد است که والدین تنها<sup>۱</sup> را قادر می‌سازد برای بازگشت یا پیوستن به نیروی کار (همانند خانواده‌های عادی) از امکانات دولتی برای نگهداری فرزندان خود به شکل رایگان سود ببرند.

بسیاری از منتقدان، معتقدند که اعمال چنین تغییراتی در اجتماع نیز به‌تنهایی کافی نیست و باید در محیط خصوصی نیز تغییراتی اساسی صورت گیرد، مثلاً در زمینه تقسیم کار جنسی میان زنان و مردان. برای مثال، سوزان مولر اوکین<sup>۲</sup> تقسیم برابر کار میان زن و مرد در خانه را اساس دستیابی به خانواده و جامعه‌ای «بی‌جنسیت» می‌داند که به عقیده او تنها چنین جامعه‌ای می‌تواند موقعیت زنان در مقام شهروندان را ارتقا بخشد (Okin, 1989). آن فیلیپس نیز معتقد است: تقسیم برابر کار خانگی، شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن مفهوم شهروند به معنای واقعی خود نزدیک شده و مردم می‌توانند به شکلی برابر در

1. Single mother

2. Susan Moller Okin

تصمیم‌گیری برای اهداف مشترکشان شرکت نمایند. آرزوی فیلیپس، دستیابی به دنیایی است که در آن جنسیت اهمیت کمتری داشته باشد و انسانیت معنایی بیشتر. او تأکید دارد که برای دستیابی به چنین دنیایی باید از رویکرد «متفات - جنسیتی» یاری گرفته شود تا «عدم توازن که نتیجه قرن‌ها سرکوب است، جبران شود» (Phillips, 1991: 7). در واقع فیلیپس از خطرات دفاع از رویکردی «کورجنسیت» در دنیای «فرق‌جنسیت» فعلی آگاه است و نمی‌خواهد تشویق نادرست رویکردی را در پیش بگیرد که در نهایت، به نفع مردان تمام خواهد شد.

منتقدان دیگری به بررسی و تحقیق درباره خطرات یک مفهوم بی‌طرف - جنسیتی (کورجنس) از شهروندی پرداخته‌اند. برای مثال، اورسلا ووگل، هر تلاشی برای ورود زنان به «فضاهای سنتی، آماده و کورجنس شهروندی» را بی‌هوده می‌خواند (Vogel, 1994: 86). نقد کاتلین ب. جونز به رویکرد «کورجنسیتی» این است که از زنان می‌خواهد، هدف خود را رسیدن به الگوی مردانه شهروندی قرار دهند؛ الگویی که با توجه به منافع مردان خلق شده است و نسبت به جنسیت به‌عنوان یک «برساخته اجتماعی» بی‌اعتناست (Jones, 1988: 20).

### ۲-۲-۳. شهروندی متفاوت - جنسیتی

جونز در تلاش برای دستیابی به معنای شهروندی در یک سیاست طرفدار زن می‌نویسد: «ریشه‌ی سیاستی که حامی زنان و منافع چندگانه آنان است، باید در تجربیات زنان باشد و مفهوم شهروندی و اقدامات عملی مربوط به آن را به گونه‌ای تغییر دهد که با این تجارب متنوع همخوانی داشته باشند، نه آنکه به راحتی در پی تغییر زنان برای همخوانی با تعارف سنتی شهروندی باشد» (Jones, 1990: 811).

دغدغه اصلی جونز، شهروندی سیاسی زنان است و اینکه «چگونه تفاوت‌های جنسی را به رسمیت شناخته و این تفاوت‌ها را در عمل و اخلاق سیاسی بگنجانیم، بدون آنکه مولد هنجارهای قشربندی شده به لحاظ جنسی برای شهروندی» باشیم (Jones, op. cit.: 18). تلاش‌ها برای ادغام «تفاوت‌های جنسی در اقدامات سیاسی» ریشه در نوعی «مادرسالاری» داشته است که در پی برخورد برابر با «مادری» به‌عنوان هم‌کفو مشارکت سیاسی و مسلحانه مردانه بوده است. در اینجا مادری مظهر «تفاوت» تلقی می‌شود، زیرا تنها زنان هستند که



می‌توانند در مقام مادر زاینده نسل بعد شهروندان باشند (Pateman, 1992). یک دیدگاه دیگر، تأکید بر نیاز به مشارکت کامل زنان در سیاست با این توجیه است که آنان در مقام مادر می‌توانند مهارت‌ها و استعدادهایی خاص در عرصه سیاست از خود نشان دهند. این دیدگاه - تأکید و تکریم مادری - در نوشته‌های فمینیست‌های سوسیالیست همچون «سارا رادیک»<sup>۱</sup> و «ژان الشتیان»<sup>۲</sup> هم دیده می‌شود که تصویری مقدس از مادری و فضای خصوصی در مقابل شر و نکات منفی فضای عمومی ارائه می‌دهند. چنین دیدگاه‌هایی مورد انتقاد شدید کسانی قرار گرفته است که آنها را مولد «هنجارهای قشربندی شده به لحاظ جنسی برای شهروندی» می‌دانند که پیش‌تر به آن اشاره کردیم. کسانی مانند «دیتز»<sup>۳</sup> بر این نکته تأکید می‌کنند که این دیدگاه‌ها، مبلغ «دیدگی یک‌جانبه به زنان تنها در مقام خالق خانواده» هستند و به این ترتیب به ابعاد دیگر زندگی زنان توجهی مبذول نمی‌دارند و البته بدین ترتیب زنان تبدیل به شهروندانی حاشیه‌ای می‌شوند که جایگاه اصلی آنان خانواده و فضای خصوصی است.

تعداد دیگری از فمینیست‌ها، همین دیدگاه «مادرسالارانه» را حول محور موضوع مراقبت و اخلاق مراقبت در پیش گرفته‌اند. در اینجا مهارت‌ها، اخلاق، اقدامات و درکی که زنان در جایگاه «مراقب» به دست می‌آورند، موجب ارتقای وضعیت شهروندی آنان در حیطه عمومی نیز می‌شود. این ارتقا غالباً در سیاست‌های محلی و کوچک روی می‌دهد و نه در فضاهای سیاسی بزرگ و رسمی. به همین دلیل، قسمتی از رویکرد «فرق‌جنسیتی» جونز بر این اساس پایدار است که همین فعالیت‌های کوچک زنانه باید به عنوان قسمت سیاسی شهروندی در نظر گرفته شود و نه سیاست رسمی و مردانه (Jones, op. cit.: 789). نتیجه سیاست تأکید بر «مراقبت» در تعریف شهروندی، پرداخت دستمزد به زنانی بوده است که در خانه می‌مانند و از دیگران مراقبت می‌کنند، مخالفان چنین سیاست‌هایی بر این نکته تأکید دارند که این سیاست‌ها با بی‌توجهی و نادیده انگاشتن لزوم مشارکت زنان در بازار کار، مانع از دستیابی آنان به حقوق شهروندی واقعی خود در فضای عمومی می‌شوند.

- 
1. Sara Ruddick
  2. Jean Elstein
  3. Mary G. Dietz

## ۳-۲-۳. ادغام دو رویکرد

«لیستر» پیشنهاد می‌دهد که برای دستیابی به شهروند «بازجنسیتی» شده، باید از هر دو رویکرد سود برد، در واقع او بر ادغام مراقبت به‌عنوان جزئی از شهروندی تأکید دارد. راه‌حل پیشنهادی او در عمل، انجام اقداماتی برای تغییر تقسیم جنسیتی کار خانگی و خلق شرایطی است که هم زنان و هم مردان، کار همراه با دستمزد و مسئولیت‌های مراقبتی را برعهده داشته باشند (Lister, 1997). به این ترتیب «بازجنسیتی ساختن» مقوله شهروندی نیازمند ایجاد تغییراتی در هر دو حیطه خصوصی و عمومی و در نحوه ارتباط مردان و زنان با مقوله شهروندی - در واقع حقوق و مسئولیت‌های هر یک از آنان - است. این تغییرات را می‌توان در حیطه خصوصی با استفاده از آموزش‌های عمومی و رسانه‌ها پیش برد، در حالی که سیاست‌های عمومی را می‌توان با اقدامات از بالا به پایین در زمینه تأسیس مراکز مراقبت از کودکان و پرداخت دستمزد برابر به زنان و مردان، تسهیل کرد.

بدین ترتیب می‌توان راهکارهای زیر را برای احقاق حقوق شهروندی کامل زنان مد نظر قرار داد:

۱. بسط قوانینی که حقوق برابر برای زنان را در سپهر عمومی و خصوصی تأمین کند و تلاش برای اجرایی ساختن این قوانین؛
۲. تغییر کلیشه‌های جنسیتی موجود در جامعه در مورد دو جنس و وظایف آنان از تغییر رسانه‌های عمومی و آموزش.

## ۳-۳. سالمندی و شهروندی

دائرة المعارف بهداشت جهانی، سالمندی را اینگونه تعریف می‌کند: سالمندی شامل سنین نزدیک یا بیش از سن متوسط زندگی برای نوع بشر است و به همین دلیل در واقع آخرین سال‌های حیات یک انسان را دربرمی‌گیرد. برای نامیدن این گروه از کلمات مختلفی استفاده می‌شود؛ همچون ارشدها<sup>۱</sup> (در آمریکا)، شهروندان ارشد (در بریتانیا و آمریکا) و سالمندان.<sup>۲</sup>

در بسیاری از اسناد و مقالات، سن سالمندی بیشتر از ۶۵-۶۰ سالگی در نظر گرفته

1. Seniors

2. <http://www.who.int/healthinfo/survey/ageingdefnolder/en/index.html>

می‌شود. بر طبق آمار، تعداد افراد بالای ۶۰ سال از ۶۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰، به ۲ میلیارد نفر در سال ۲۰۵۰ افزایش خواهد یافت که این افزایش در کشورهای در حال توسعه بیشتر از دیگر نقاط دنیاست. در واقع آمارها نشان می‌دهند که ظرف ۴۰ سال آینده، ۸۰ درصد جمعیت سالمند دنیا در کشورهای در حال توسعه زندگی خواهند کرد.<sup>۱</sup>

با افزایش سن، افراد دچار مشکلاتی می‌شوند که می‌توان آنها را در سه دسته زیر قرار داد:

۱. مشکلات جسمی، ذهنی و حرکتی: با افزایش سن، وضعیت سلامت روحی و جسمی اغلب افراد رو به افول می‌رود. این افول می‌تواند از یک سو حضور آنان در جامعه را کاهش داده و از سوی دیگر آنان را نیازمند مراقبت‌هایی خاص نماید.

۲. مشکلات اقتصادی: سالمندان به دلیل وضعیت ویژه خود قادر به یافتن یا ادامه کار نیستند و بسیاری از آنان به دلیل فقدان حقوق بازنشستگی، از مشکلات فراوانی رنج می‌برند که از آن جمله می‌توان به عدم دسترسی به مسکن و مراقبت‌های ویژه اشاره داشت.

۳. مشکلات مربوط به سن گرایی: سن گرایی کلیشه‌ای ساختن و تبعیض یا تعصب نسبت به یک نفر به خاطر سن اوست. در اینجا با فردی به خاطر سن او رفتاری متفاوت صورت می‌گیرد. به این ترتیب، سن گرایی موجب اعمال تبعیض علیه افراد مسن می‌شود. باید توجه داشت که از آنجا که افراد مسن یک گروه همگن را تشکیل نمی‌دهند، تبعیض علیه آنان اغلب چندوجهی است و علاوه بر سن، بر عوامل دیگری چون جنسیت، نژاد، معلولیت، فقر و... نیز استوار است.

در اینجا باید به پارادایم «حقوق و مسئولیت‌های» شهروندی بازگردیم: افراد مسن، ممکن است در جوانی، شهروندانی با «حقوق» متفاوت بوده باشند، این حقوق متفاوت ریشه در جنسیت، نژاد و طبقه آنان داشته است. همچنین آنها می‌توانسته‌اند به «مسئولیت‌های» شهروندی خود کمتر یا بیشتر عمل کرده و به عبارتی دیگر یک شهروند فعال یا منفعل بوده باشند.

با ورود به دوران کهنسالی، بعضی از «حقوق» شکل پیشین خود را حفظ کنند (برای مثال حق رأی)، اما افراد در این دوران به حقوق جدیدی نیز احتیاج پیدا می‌کنند: برای مثال

1. <http://www.globalaging.org/agingwatch/convention/humanrights/Strengthening%20Rights%20-%20-%5Bupdate%5D%20Low%20Res.pdf>

2. Ageism

در اغلب جوامع سالمندان، «توقع احترام» از جامعه خود را دارند که به آنان به چشم سرمایه‌های انسانی نگریسته شود. مثال دیگر خدمات بهداشتی است که هر چند در طول عمر «حق» هر شهروند است، اما در دوران سالمندی نیاز به آن افزایش یافته و نوع آن پیچیده‌تر می‌شود. از سوی دیگر کهنسالی الزام به «مسئولیت‌های شهروندی» را در کل کاهش می‌دهد؛ سالمندان نمی‌توانند مشارکت فعال سیاسی و مدنی - در معنای رسمی و جوانانه آن - داشته باشند، در بخش اقتصادی و بازار کار، کارایی و توانمندی خود را از دست می‌دهند و.... به این ترتیب به نظر می‌آید تعادل میان حقوق و مسئولیت‌ها در دوران کهنسالی از نظر «رسمی» به هم می‌ریزد، در حالی که حقوق حفظ شده افزایش می‌یابند و مسئولیت‌ها کاهش می‌یابند و شاید دلیل «امتناع» شهروندی از افراد مسن را نیز بتوان در این عدم تعادل جستجو کرد.

منتقدان معتقدند که حقوق بر اساس «توانایی»ها تعریف می‌شوند و باید وسایلی برای حفظ از آنها وجود داشته باشد. دیگر آنکه اگر «حقوق و مسئولیت‌های شهروندی» را مجموعه‌ای متعلق به کل چرخه عمر بدانیم، تعادل میان آنها باید در کل این چرخه وجود داشته باشد. افرادی چون «ویلاک» معتقدند که در جوانی کفه مسئولیت‌ها بسیار سنگین‌تر از کفه حقوق است و لذا مانعی وجود ندارد اگر در دوران دیگری از زندگی - در اینجا کهنسالی - وضعیت برعکس شود (دیدگاه حق‌محورانه). ویلاک همچنین بر این نکته تأکید دارد که حتی در دوران کهنسالی نیز این کفه به نفع «مسئولیت‌ها» سنگینی می‌کند و تنها به این دلیل که مسئولیت‌های افراد مسن به بخش خصوصی‌تر اجتماع انتقال می‌یابد، به چشم نمی‌آید، مسئولیت‌هایی مانند انتقال تجارب، کمک در تصمیم‌گیری‌ها، مراقبت از کودکان خردسال و شرکت در فعالیت‌های خیریه و داوطلبانه (Whealock et al., 2009).

در نتیجه وجود دیدگاه «حق‌محورانه» برای شهروندان کهنسال، بسیاری از سازمان‌هایی که در پی بهبود وضع زندگی آنان هستند، کلیه خواسته‌های خود را با عنوان «حقوق» دسته‌بندی کنند. برای مثال یکی از این سازمان‌ها، کلیه این حقوق را در ۵ دسته طبقه‌بندی کرده است:

۱. حق استقلال: ۱. دسترسی به غذا، آب، سرپناه، لباس و مراقبت بهداشتی،
۲. کمک به خود، ۳. فرصت اشتغال و ۴. تحصیلات و آموزش.

- حق مشارکت: ۱. ادغام در جامعه، ۲. مشارکت فعالانه در سیاست‌هایی که بر بهروزی آنان تأثیر می‌گذارد، ۳. تقسیم دانش و مهارت‌ها با نسل‌های بعدی، ۴. حق کمک به اداره جامعه و ۵. حق تشکیل گروه‌ها و انجمن‌ها.

- حق مراقبت: ۱. مراقبت توسط خانواده و جامعه، ۲. مراقبت بهداشتی، ۳. بهروزی جسمی، ذهنی و احساسی، ۴. خدمات اجتماعی و حقوقی، ۵. ایجاد انگیزه اجتماعی و ذهنی، ۶. حقوق بشر و آزادی‌های ابتدایی از جمله احترام کامل به شرافت، اعتقادات، نیازها و حیطة خصوصی و ۷. حق تصمیم‌گیری در مورد نحوه مراقبت و کیفیت زندگی.

- رضایت از خود: ۱. فرصت استفاده کامل از پتانسیل‌ها و ۲. دسترسی به منابع آموزشی، فرهنگی و معنوی.

- شرافت انسانی: ۱. امنیت، ۲. رهایی از استعمار و آزار، ۳. برخورد عادلانه و برابر و ۴. احترام به همه فارغ از وضعیت اقتصادی آنان.

در مجموع برخی راهکارهایی که برای اصلاح شرایط موجود و «ادغام» سالمندان در شهروندی پیشنهاد می‌شود را می‌توان در گروه‌های زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. راهکارهای حقوقی: تصویب و وضع کلیه قوانینی که شرایط را برای بهبود وضعیت سالمندان مهیا می‌کنند. در حالی که در بعد جهانی تلاش‌ها در این جهت بر روی تصویب بیانیه‌ای در مورد سالمندان توسط سازمان ملل متمرکز است. در سطح ملی این تلاش‌ها می‌تواند معطوف به تصویب قوانین در زمینه بیمه و بهداشت رایگان برای کلیه افراد مسن، فارغ از پیشینه آنان باشد.

۲. راهکارهای آموزشی و رسانه‌ای: تلاش‌های این بخش عمدتاً تمرکز بر مبارزه با «سن‌گرایی» توسط نظام آموزشی و رسانه‌های عمومی است. در سیستم آموزشی این کار می‌تواند با تأکید بر نقش آنان به عنوان صاحبان دانش و تجربه به جای دریافت‌کنندگان صرف اعمال نیکوکارانه صورت گیرد. در رسانه‌ها نیز فرار از تأکید بر کلیشه‌های رایج در مورد «نیازمندی» و «ناتوانی» سالمندان می‌تواند به این امر یاری رساند.

۳. راهکارهای رفاهی: اقداماتی همچون تأسیس مراکز آموزشی، مراقبتی و بهداشتی، اعطای کمک‌های مالی و مراقبتی و امثال این فعالیت‌ها می‌توانند به ارتقای وضعیت فردی افراد مسن در جامعه یاری رساند. همچنین تسهیل حضور سالمندان در اجتماع از طریق

ارتقای سیستم حمل و نقل، واگذاری نمایندگی این گروه به خود آنها نیز می‌تواند در این دسته طبقه‌بندی شود.

تمامی موارد پیش گفته، تأثیرات عمیقی را بر تطور به سمت گفتمانی از شهروندی را برجای نهاد که تصویر آن از شهروند، از حیث سنی، تنها یک میانسال نیست و بر آن اساس حقوق و مسئولیت‌ها را تنظیم نکرده است. این گفتمان نسبت به وضعیت خاص گروه‌های سنی نیز حساس بوده و نیازها و اقتضائات آنها را در نظر می‌آورد و بر آن اساس خود را بسط و تعمیم می‌دهد.

#### ۳-۴. معلولیت و شهروندی

واژه معلولیت به طیف وسیعی از ناتوانی‌های جسمی و ذهنی اطلاق می‌شود و هر فرد با کمترین یا بیشترین حد از این ناتوانی‌ها «معلول» نامید می‌شود. در حالی که تصور عامه و امروزی ما از معلولیت - حداقل در زندگی روزمره و در سطح شهری - فردی است که با صندلی چرخدار حرکت می‌کند و این تصویر در انواع تابلوها و نمادهای شهری نیز تکرار می‌شود. این همه داستان نیست؛ مشکلات جسمی همانند ضعف در دید یا نابینایی، ضعف در شنوایی یا کوری، انواع مشکلات حرکتی مانند کسانی که از دررفتگی لگن رنج می‌برند و نقص در اعضای بدن همانند عدم وجود یکی از اندام و از سوی دیگر مشکلات ذهنی همچون سندروم داون، انواع آلزایمر و... را می‌توان از مصداق‌های معلولیت دانست.

معلولیت می‌تواند مادرزاد باشد یا در اثر یک حادثه به وجود بیاید. حتی اگر این دو نوع از معلولیت در زندگی گریبانگیر تعدادی از افراد نشوند، بسیاری از آنها در دوران کهنسالی و به دلیل بروز انواع بیماری‌های مزمن، به جمع معلولان خواهند پیوست. بنابراین می‌توان گفت که بسیاری از ما در مقطعی از زندگی با معلولیت دست و پنجه نرم خواهیم کرد.

شهروند معلول اگرچه در تئوری و روی کاغذ و به شکل بالقوه یک «شهروند کامل» است، اما در عمل معلولیت او موجب می‌شود که با شهروندان غیرمعلول تفاوت‌های زیادی داشته باشد که این تفاوت‌ها می‌تواند به شکلی نامحسوس و ضمنی موجب حذف او از دایره «شهروندی» شود. در زیر به بعضی از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ناتوانی در ایجاد و حفظ روابط فردی و انسانی: افراد معلول بیشترین مشکلات را

حیطه روابط خصوصی تجربه می‌کنند. آنان همچنین در مقام یک اقلیت، در زمینه دوستیابی و آشنایی با افراد جدید با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند.

۲. ناتوانی در دسترسی به فضاهای شهری: این ناتوانی ریشه در طراحی فضاهای شهری برای افراد سالم دارد، بدین ترتیب معلولان از عرصه زندگی روزمره حذف شده و یا حضورشان کم‌رنگ می‌شود.

۳. ناتوانی در استفاده دلخواه از نهادهای اجتماعی همچون آموزش، بهداشت و...: از آنجا که بسیاری از نهادهای آموزشی، امکانات لازم برای مشارکت معلولان را در اختیار ندارند، این افراد از دسترسی به آنها محروم می‌شوند.

۴. عدم دسترسی به نهادهای سیاست‌گذار یا نمایندگی به وسیله غیرمعلولان: غالب معلولان، به دلیل تبعیض‌های موجود علیه آنها از دسترسی به نهادهای تصمیم‌گیرنده همچون شورای شهر، مجلس یا دولت محرومند یا نمایندگی آنان بر عهده کسانی گذاشته می‌شوند که خود معلول نیستند و بدین ترتیب نمی‌توانند منعکس‌کننده واقعی نیازها و خواسته‌های آنان باشد.

همه این تفاوت‌ها ریشه در آن دارند که مفهوم شهروندی با تصویر یک «بدن کامل و سالم» گره خورده است و تمامی حقوق و وظایف شهروندی حول این تصویر تعریف می‌شوند.

در سال‌های اخیر، با توجه به گسترش گفتمان جدید شهروندی که نسبت به گروه‌هایی با نیازهای خاص، از جمله معلولان، حساس است، قوانین زیادی برای مقابله با تبعیض علیه معلولان به تصویب نهادهای بین‌المللی و ملی رسیده‌اند که از آن میان می‌توان به کنوانسیون حمایت از حقوق افراد معلول مصوب سال ۲۰۰۶ توسط سازمان ملل متحد و قانون جامع حمایت از معلولان در ایران مصوب سال ۱۳۸۳ نام برد. غالباً ابزارهای اجرایی این قوانین ضعیف هستند و به اندازه قوانین مربوط به دیگر گروه‌های خاص اما سالم - مانند کودکان و زنان - توجه کمتری به آنان مبذول می‌شود. با این حال، در چارچوب این گفتمان، در کل به نظر می‌رسد، تحقق حقوق کامل شهروندی برای معلولان از دو سو قابل پیگیری باشد:

۱. تقویت و توانمندسازی آنان در جامعه: افراد معلول به دلیل در اختیار نداشتن فرصت‌های برابر با دیگر افراد، هرگز نمی‌توانند از تمامی پتانسیل‌های خود به خوبی

استفاده کنند. هر آموزش، تصحیح رسانه‌ای یا تقویت سازمان‌های ویژه آنان که به این امر کمک رسانند، می‌تواند موجبات این «توانمندسازی» را فراهم آورد.

۲. «ادغام» آنان در جامعه: این «ادغام» باید در همه سطوح جامعه صورت گیرد، به این معنا که تصور جامعه نسبت به آنان از افرادی «سربار» و «صاحب حقوق و فاقد وظایف» به افرادی برابر و با توانایی‌های خاص و متفاوت تغییر کند. در سطح خانواده، باید به آنان قدرت تصمیم‌گیری اعطا شود، در سطح شهر، امکان تحرک آنان فراهم شده، در سیستم آموزشی به آنان امکاناتی خاص برای تحصیل داده شود، کارفرمایان تشویق به استخدام آنان شوند و....

در چارچوب همین گفتمان متأخر شهروندی، در عمل پیگیری این امور از طرق زیر امکان‌پذیر است:

۱. تصحیح تصویر رسانه‌ای از معلولان؛
۲. فراهم آوردن امکانات خاص برای آنان در سطح اجتماع؛
۳. تقویت جنبش‌ها و برنامه‌های خاص آنان؛
۴. تحقق نمایندگی آنان توسط خودشان در سطح سیاست‌گذاری؛
۵. توانمندسازی روحی و جسمی آنان در سطح فردی.

### ۳-۵. جوانی و شهروندی

در غالب تعاریف، «جوانی» دورانی بین کودکی و بزرگسالی تعریف می‌شود. در منابع مختلف، سنین بسیار متفاوتی برای جوانی در نظر گرفته شده است که حداقل آن از ۱۳ تا ۱۵ و حداکثر آن از ۱۹ تا ۳۵ سال است. صاحب‌نظران این حوزه تأکید دارند که جوانی تنها یک دوره نیست، بلکه با خصوصیات «اخلاقی» (برای مثال تردید زیاد میان خیر و شر، ترجیح شهامت به عقلانیت) و «جسمی و ذهنی» (جنگ دائم میان غریزه و عقلانیت، وجود سطح بالایی از خلاقیت و سلامت بدنی) همراه است که بدین ترتیب تعیین سنی برای آن دشوار و اصولاً تعریف سن مبنای آن تقلیل‌گرایانه می‌شود. همچنین جوانی اغلب همراه با مفهومی است که «فرهنگ/ضدفرهنگ/خرده‌فرهنگ جوانی»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. خرده‌فرهنگ جوانی همانند دیگر همتایان خود دربرگیرنده عناصری مادی (همانند

1. Youth culture/counterculture/subculture



اتومبیل، موسیقی و مد) و عناصر غیرمادی (دوستی و روابط انسانی ویژه، اهمیت ندادن به مسائل مادی و...) است. در بیشتر جوامع تصور عامه مردم به این فرهنگ با نوعی «دردساز» و «بیهودگی» همراه است که در تضاد با «فرهنگ غالب» و بالطبع «وظایف و مسئولیت‌های شهروندی» قرار دارد.

به دلیل وجود همین فرهنگ خاص، مسئله جوانان همواره موضوع بحث و چالش بوده که بسیاری از آنها حول محور آنچه «بزرگسال‌گرایی»<sup>۱</sup> یا «ترس از جوانان»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود، متمرکز است. بزرگسال‌گرایی ناظر به تمامی اقدامات و رفتارهایی است که در غالب آنها ترجیحی برای «بزرگسالان» نسبت به دیگران گروه‌های سنی (کودکان، نوجوانان و سالمندان) قائل می‌شود و می‌توان آن را در سه دسته طبقه‌بندی کرد:

۱. بزرگسال‌گرایی درونی: ناظر به رفتارهای سوگیرانه و متعصبانه با جوانان در سطوح مختلف جامعه، از خانواده تا نهادهای کلان است و نشان می‌دهد که علی‌رغم تصویر عمومی جامعه که جوانان را «آینده‌ساز» معرفی می‌نماید، در ذهن بیشتر افراد، آنها افرادی «دردساز» هستند که باید تا جایی که می‌شود از آنها دوری کرده و یا آنها را تحت نظر داشت.

۲. بزرگسال‌گرایی نهادی: ناظر به محدودیت‌های سنی در زمینه‌هایی همچون رأی‌دهی، کاندیداتوری و یا تأسیس سازمان‌های غیردولتی یا شرکت‌هاست که در قالب آنها، گروهی از جوانان از حقوقی محروم می‌شوند.

۳. بزرگسال‌گرایی فرهنگی: در مورد این واژه ابهامات زیادی وجود دارد، اما بیشتر ناظر به ترجیح بزرگسالان در حیطه عمومی (در مقابل بزرگسال‌گرایی دورنی) است، به این معنا که اغلب «فرهنگ‌ها» ارزش کمتری برای افراد جوان قائل می‌شوند و بدین ترتیب مسائلی مانند اذیت و آزار جوانان و کودکان، فشار همالان، بازاریابی جوانانه توسط شرکت‌های چندملیتی و... مثال‌هایی از این تبعیض به حساب می‌آیند.

از سوی دیگر رابطه میان «فرهنگ جوانی» و «ترس از جوانان» نیز رابطه‌ای پیچیده است. ریشه‌های «ترس از جوانی» را می‌توان در جوامع باستانی دنبال کرد. برای مثال در بسیاری از شهرهای باستانی به خاطر «ترس از جوانی» هیچ‌گاه ارتشی همیشگی و منسجم از

1. Adulthood  
2. Ephebiphobia

جوانان وجود نداشته است (Savage, 2007). بازتولید این ترس در دوران انقلاب صنعتی در اروپا به اوج خود می‌رسد، زمانی که رسانه‌ها برای اخراج جوانان از محیط کار و انتقال آنان به مدارس، اقدام به ارائه تصویری ترسناک از آنان کردند. در غرب «در دهه ۱۹۹۰، این ترس به واسطه دسترسی جوانان به اسلحه، حضور آنان در گروه‌های خلافکار و توزیع مواد مخدر، های و هوی رسانه‌ای، افزایش کلیشه‌های نژادپرستانه در مورد جوانان شهری و وقایعی مانند کشتار دانش آموزان به دست همکلاسی‌هایشان تشدید شد» (Rosenheim, 2002). در حالی که در کشورهای در حال توسعه یکی از عوامل بروز این ترس، دسترسی جوانان به ابزارهایی است که برای نسل قبل شناخته شده نیست، مانند تفریحات، ارتباطات و اطلاعات (Sternheimer, 2006: 140).

این ترس از جوانی - که نقطه کانونی تصویر گفتمان تبعیض آمیز در عرصه شهروندی برای جوانان است - می‌تواند حقوق شهروندی افراد جوان را به شدت به مخاطره بیندازد. چنانکه «اولدن برگ» معتقد است: این ترس موجب «شکاف نسلی» و «انزوای جوانان از بزرگسالان در جامعه آمریکا شده است» (Oldenburg, 1999).

چنین گفتمانی جوانان را حاشیه‌ای معرفی کرده و بر این اساس به سرکوب آنها می‌پردازد. این سرکوب مداوم جوانان می‌تواند مشارکت اجتماعی را در میان آنان به شدت کاهش دهد، به عبارت دیگر آنان را تبدیل به شهروندانی «منفعل» سازد. در کل تأثیرات منفی این گفتمان بر حقوق شهروندی جوانان را می‌توان در گروه‌های زیر دسته‌بندی کرد:

۱. تبعیض اجتماعی گسترده: در حالی که «جامعه زیبایی، جوانی و قدرت آنان در زمینه جذب خریداران کالا» را دوست دارد، اما در عین حال «آنها را افرادی سربار در زمینه اقتصاد و بسط دموکراسی» می‌داند (Kim & Sherman, 2006).

در رسانه‌ها، اغلب تصویری خودخواه و بی‌احساس، از آنان ارائه می‌شود که برای منافع فردی اهمیتی قائل نیستند. این ترس باعث حذف آنها شده و در یک سبک باطل به دلیل عدم توانایی در ادغام مناسب در بازار کار همواره جزء اقشار کم‌درآمد یا بیکار باقی مانده و بدین ترتیب از بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی به دلیل عدم دسترسی به پول باز می‌ماند.

۲. سیاست‌گذاری سوگیرانه: نهادهای دولتی همچون مدارس، پلیس و دادگاه‌ها به دلیل ترس از جوانی، رفتاری سوگیرانه با جوانان را در پیش می‌گیرند و آنها را «تهدیدی

برای افراد، نهادها و وضعیت موجود می‌دانند» (Beker et al., 1996). بسیاری از سیاستمداران از «ترس از جوانی» به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خود استفاده کرده و آنان را تبدیل به «دیگران» در مقابل شهروندان عادی یا «فعال» می‌نمایند. در بسیاری از موارد، طرح‌های پلیس برای مقابله با اراذل یا قاچاقچیان در واقع کل گروه جوانان فقیر را نشانه می‌رود. این ترس همچنین در بسیاری از دولت‌ها منجر به کاهش سن مسئولیت کیفری شده است. در مجموع در سیاست‌گذاری‌ها از جوانان به‌عنوان «تهدیدکنندگان ارزش‌ها و هنجارها» یاد می‌شود که بدین ترتیب حقوق شهروندی و مدنی آنان به خطر می‌افتد.

۳. آموزش و پرورش بسته و غیرفعال: منتقدان نظام آموزشی سیستم بسته امروز (در شرق و غرب) و رفتار از بالا به پایین مسئولان آموزشی با دانش‌آموزان و دانشجویان را نتیجه مستقیم ترس از جوانی می‌دانند. این روال باعث تبدیل آموزش به موضوعی صلب، از بالا به پایین و غیرفعال شده است که نتیجه آن نیز ورود دانش‌آموختگانی جوان، اما متعصب، خشمگین و کم‌دانش به عرصه عمومی است.

به این ترتیب دایره بسته «فرهنگ جوانی» و «ترس از جوانی» که هر یک به دیگری نیز دامن می‌زنند و گفتمان ضدشهروندی جوانان را بازتولید می‌کنند، جوانان را از دستیابی کامل به حقوق شهروندی خود در بسیاری از زمینه‌ها (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی) محروم ساخته و آنان را تبدیل به شهروندان درجه دو می‌سازد.

در سال‌های اخیر، جنبش‌هایی حول آنچه «حقوق جوانان» نامیده می‌شود، به وجود آمده است که هدف خود را دستیابی به نوعی «عدالت بین‌نسلی» می‌دانند. «عدالت بین‌نسلی» طیف وسیعی از مسائل را در بر می‌گیرد که از «فرصت‌های شغلی برابر برای همه سنین» تا «توجه به حفظ طبیعت و توسعه پایدار برای نسل‌های بعد» گسترده است. این عدالت از طریق تبلیغ فعالیت‌های جوانان، مشارکت جوانان، توانمندی جوانان و فراهم آوردن شرایطی برای شنیده شدن صدای جوانان، و به‌وسیله برنامه‌ها و سازمان‌های جوانان به واقعیت نزدیک می‌شود و در جهت قرار دادن خواسته‌های خود در گفتمان متأخر شهروندی است. بر مبنای چنین گفتمانی، برخی فعالیت‌های عملی برای دستیابی جوانان به حقوق کامل شهروندی آنان را می‌توان به ترتیب زیر فهرست کرد:

۱. فراهم آوردن شرایطی برای نمایندگی آنان توسط خودشان؛

۲. فراهم کردن محیط‌های آموزشی باز و فعال؛

۳. ایجاد فرصت برای فعالیت سازمان‌ها و جنبش‌های مربوط به آنان؛
۴. فراهم آوردن فرصت‌های شغلی و امکان کسب درآمد برای آنان؛
۵. تلاش برای تغییر ذهنیت جامعه نسبت به آنان از طریق رسانه‌ها و نهادهای آموزشی.

#### ۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تصور ما از شهروند، چه برآمده از تصویر مردم‌سالار آنتی آن باشد و چه برآمده از ایده روسویی مرد پرهیزگار، تداعی‌کننده تصویری از فعالیت و توانایی بدنی است که در چارچوب گفتمانی مشخص صورت‌بندی می‌شود. گفتمانی که با استفاده از نظریه و روش دیرینه‌شناسانه فوکویی ابعادی از آن را در این مقاله به تصویر کشیدیم. در گفتمان باستانی شهروندی، یونانی‌ها به‌طور خاص، در صورت‌بندی شهروند، متوجه توصیف‌هایی ایده‌آل از مرد بودند. مردی کامل (سرپرست یک خانوار)، سفید پوست (نه از سایر نژادها)، آزاد (و نه برده در سلسله مراتب اجتماعی)، سالم (غیر معلول) و در سن مناسب برای جنگ (نه کودک و نه سالمند) و اهل آتن (و نه مهاجر). در دوره معاصر و در ابتدای تغییر تصور جدید ما از «شهروندی» و پیدایش گفتمان جدید شهروندی، اگرچه کم و بیش بردگی و مسائل نژادی پشت سر گذاشته شده بود، اما این مفهوم هنوز هم در دل خود تبعیض‌هایی را حمل می‌کرد. ترنر (۱۹۹۳) معتقد است که تاریخ مدرن شهروندی را می‌توان به‌مثابه سلسله دایره‌های گسترش‌یابنده‌ای تلقی کرد که به‌وسیله نیروی حرکت برخورد و مبارزه به پیش رفته‌اند. جنبش شهروندی از مفهوم خاص به مفهوم عام‌تر ترقی کرد. بنابراین تاریخ شهروندی مدرن را تا حدی می‌توان تاریخ تطوری از گفتمان‌ها به حساب آورد که سلسله‌ای از چانه‌زنی‌ها و معاملات در آن صورت گرفته است و به موجب آن، نخبگان درصدد حفظ قدرت خود از طریق اداره تأثیرات تغییرات اجتماعی و محدود کردن تقاضاهای جنبش اجتماعی از طریق واگذاری امتیاز به آنها در شکل حقوق بودند. این امر در بسیاری از کشورهای اروپایی تا اواسط قرن ۲۰ در جهت توسعه حقوق اجتماعی در قالب دولت رفاه به اوج رسید (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۲ و ۳۹) و به تدریج بسط گفتمان متأخر شهروندی را که نسبت به نیازهای گروه‌های مختلف اجتماعی حساس بود، موجب شد. بر این اساس بسیاری از مفسران انتقادی، به‌خصوص از منظر فمینیستی، «شرایط» شهروندی مارشال را (مثل حق کار)، به‌دلیل شکست در درنظر گرفتن دامنه‌ای از موقعیت‌ها و تجربیات متعلق به گروه‌های مختلف اجتماعی به چالش کشیده‌اند (Young, 1989). علاوه

براین، به گفته پاکولسکی، توسعه حقوق اجتماعی با «بحران در نظام تأمین اجتماعی، «انقباض دولت» و جهانی سازی به تعویق افتاد» و این موضوع در کنار انتقاد پیشین، منجر به «هدایت دوباره مطالبات حقوقی، در جهت قلمرو جدیدی از حقوق فرهنگی شد که شامل حق پس‌نزدن و بازنمایی مشروع هویت‌ها و سبک‌های زندگی از راه نظام‌های اطلاع‌رسانی می‌شد» (Pakulsky, 1996).

در هر صورت، تحقق شهروندی در معنای کامل و ایده‌آل آن نیازمند بهره‌مندی کلیه انسان‌ها فارغ از وضعیت جنسی، نژادی، سنی، مذهبی، سلامتی، اجتماعی یا اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنها از حقوق و عمل به مسئولیت‌هایشان است. تعریف نسبت این حقوق و مسئولیت‌ها با هم و با سایر نهادهای اجتماعی در حوزه مباحث نظری شهروندی و سیاست اجتماعی است که هنوز محل مناقشات نظری و سیاسی است.

این پنج گروه به دلیل آنکه در بسیاری از مشخصات خود با دیگر اقلیت‌های حاشیه‌ای اجتماع همسازند، در ارتباط با مفهوم شهروندی نیز می‌توان خصوصیات مشترک آنها را به دیگر گروه‌ها تعمیم داد. البته این تعمیم باید به شکلی آگاهانه و جزئی صورت گیرد تا خصوصیات هر یک از گروه‌ها با آن همخوانی داشته باشد. با این دقت، تعدادی از مشکلات مشابهی که در میان همه گروه‌ها برای دستیابی به شهروندی کامل به چشم می‌خورد، عبارتند از:

۱. عدم دسترسی مناسب به فضاهای عمومی؛
  ۲. عدم توازن «رسمی» میان حقوق و مسئولیت‌ها؛
  ۳. تبعیض‌های گسترده اجتماعی بر علیه گروه‌های اقلیتی.
- راهکارهایی که در چارچوب گفتمان متأخر و در جهت خروج از این مشکلات پیشنهاد شده است نیز در بسیاری از موارد با یکدیگر تلاقی می‌کنند و راهکارهایی مانند وضع قوانین و تلاش برای اجرای آنها می‌توانند در مورد همه گروه‌ها، اثراتی مثبت به دنبال داشته باشند. هرچند بسیاری از این دستاوردها محصول گفتگوهای دموکراتیک نبوده و دستاوردی مبارزاتی است.

نهایت آنکه، نگاهی دوباره به جدول «وظایف و مسئولیت‌های شهروندی» ما را به ارائه راهبردهایی برای «شهروندی کامل» رهنمون می‌سازد که در متن مقاله به آنها اشاره شد و می‌توان آنها را در موارد زیر خلاصه کرد:

- راهبردهای قانونی - حقوقی برای الزام و تضمین حقوق و وظایف شهروندی گروه‌های خاص با توجه به ملزومات آن؛
- راهبردهای نهادی در جهت ایجاد و تقویت نهادهای حامی از حقوق گروه‌های خاص و نیز نهادهای مستقل و نماینده آنها؛
- راهبردهای رسانه‌ای در جهت تصحیح کلیشه‌های نادرست و توسعه باورهای دربرگیرنده؛
- راهبردهای رفاهی در جهت توسعه و ارتقای کیفیت زندگی گروه‌های خاص.

Archive of SID

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- اسمارت، بری (۱۳۸۵). میشل فوکو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: اختران.
- پیران، پرویز (۱۳۸۵). «شهروندی، از حقوق تا مسئولیت»، نشریه نامه، شماره ۵۳.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۲). میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱). شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱). تاریخ جنون، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۵ الف). پیدایش کلینیک؛ دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی، ترجمه یحیی امامی، تهران: نقش و نگار.
- کاستلز، استفان و آلیستر دیویدسون (۱۳۸۲). مهاجرت و شهروندی، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هلد، دیوید (۱۳۸۴). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- هام، مگی (۱۳۸۲). فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، تهران: توسعه.

### ب) منابع لاتین

- Bauböck, Rainer (1994). *Transnational Citizenship: Membership and Rights in International Migration*. Aldershot: Avebury.
- Beker, J. and Magnuson, D. (1996). *Residential Education as an Option for At-Risk Youth*. Haworth Press.
- Bellamy, Richard (2008). *Citizenship: a very short introduction*, Oxford University Press, Oxford, New York.
- Foucault, M. (1988). *The Archaeology of Knowledge*. London: Routledge.
- Hines, J. (2004). *Children and Citizenship*, RDS On Line Report 08/04. London: HMSO .  
<http://www.globalaging.org/agingwatch/convention/humanrights/Strengthening%20Rights%20%20-%5Bupdate%5D%20Low%20Res.pdf>
- <http://www.who.int/healthinfo/survey/ageingdefnolder/en/index.html>.
- Jones, K. B. (1988). 'Towards the Revision of Politics', in K. B. Jones and A. G. Jónasdóttir (Eds). *The Political Interests of Gender* (pp11-32). London: Sage.
- Jones, K. B. (1990). 'Citizenship in a Woman-friendly Polity', *Signs*, 15 4: 781-812 .
- Joppke, Christian (1999). "How Immigration is Changing Citizenship: A Comparative View", *Ethnic and Racial Studies* 22: 629-652.
- Kim, J. and Sherman R. F. (2006). *Youth as Important Civic Actors: From the Margins to the Center*. Available at: <http://www.ncl.org/publications/ncr/95-1/fulltext1.pdf>.
- Lister, Ruth (1997). *Citizenship: Feminist Perspectives*. Basingstoke: Macmillan.

- Okin, S. M. (1989). *Justice, Gender and the Family*, New York: Basic Books.
- Oldenburg, R. (1999). *The Great Good Place: Cafés, Coffee Shops, Bookstores, Bars, Hair Salons*. Marlowe & Company.
- Pakulski, J. (1996). "Cultural Citizenship", *Citizenship Studies*, 1 (1): 73-86.
- Pateman, C. (1992). 'Equality, Difference and Subordination: the politics of motherhood and women's citizenship', in G. Bock and S. James (Eds), *Beyond Equality & Difference* (pp17-31). London and New York: Rutledge.
- Phillips, A. (1991). *Engendering Democracy*, Cambridge: Polity Press.
- Rosenheim, M. K. , Zimring, F. E. and Tanenhaus, D. S. (2002), *A Century of Juvenile Justice*, University of Chicago Press.
- Savage, J. (2007). *Teenage: The Creation of Youth Culture*. Publisher: Viking Adult .
- Sternheimer, K. (2006). *Kids These Days: Facts and Fictions about Today's Youth*, Rowman & Littlefield. p 140.
- Vogel, U. (1994). 'Marriage and the Boundaries of Citizenship' B. van Steenberg (Ed). *The Condition of Citizenship* (pp76-89) , London: Sage.
- Wheelock, Jane, Mabel Lie and Susan Baines (2009). *Citizenship, volunteering and active ageing*. available at: <http://www.istr.org/conferences/barcelona/WPVolume/Wheelock.Lie.Baines.pdf>.
- Young, I. M. (1989). "Polity and Group Difference, A Critique of the Idea of Universal Citizenship", *Ethics*: 250-274.

Archive of SID